

فرزانگان خسروانی

برگزیده سخنانی از:

بایزید بسطامی، حسین بن منصور حلاج، ابوالحسن خرقانی،

ابو سعید ابوالخیر، عین القضات همدانی

www.ketab.ir

به انتخاب و اهتمام: دکتر ایرج رستگار



انتشارات
خردگان



سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

سرشناسه: مجید، ۱۳۴۶ -، گردآورنده
: فرزانه گل خورشیدی: برگزیده سخنانی از بابزید بسطامی، حسین بن منصور
حلاج، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، عین القضاة همدانی/
به انتخاب و اهتمام ایرج مجید و ابی‌استار احسان یوسفی.

مشخصات نشر

: تهران: خردگان، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری

: ۸۰ ص: ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.

شابک

: ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۷۲-۰۳-۸

وضعیت فهرست‌نویسی

: فیبا

یادداشت

: کتابنامه.

عنوان دیگر

: برگزیده سخنانی از بابزید بسطامی، حسین بن منصور حلاج،
ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، عین القضاة همدانی.

موضوع

: کلمات قصار فارسی

Quotations, Persian

رده بندی کنگره

: PN۶۰۹۵

رده بندی دیویی

: ۸۰۸/۸۸۲

شماره کتابشناسی ملی

: ۸۷۷۳۸۰۴

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



فرزندگان خسروانی

برگزیده سخنانی از: بابزید بسطامی، حسن بن منصور حلاج، ابوالحسن خرقانی،
ابو سعید ابوالخیر، عین القضات همدانی

چاپ اول تهران، ۱۴۰۱

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

ویراستار احسان یوسفی

چاپ خانه چاپ ایران

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۷۲-۰۳-۸

قیمت ۲۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش: kheradgaan.ir

۰۲۱۵۶۵۷۱۲۸۸ - ۰۹۱۰۱۳۰۲۷۶۰

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	بایزید بسطامی
۲۹	حسین بن منصور حلاج
۳۹	ابوالحسن خرقانی
۵۳	ابو سعید ابوالخیر
۶۳	عین القضاة همدانی
۷۹	منابع

مقدمه

خاطرمد است یکی از روزهایی که به بیست سالگی ام منتهی می شد برای مطالعه به کتابخانه رفته بودم که دست روزگار مرا با حسین بن منصور حلاج آشنا کرد. تا خواندن آن کتاب را به پایان رساندم از کتابخانه خارج نشدم. او را به جرم الحاد پس از شکنجه و تازیانه به دار آویختند و سپس سلاخی اش کردند و پیکرش را سوزاندند و خاکسترش را به دجله ریختند. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکرة الاولیا به زیبایی از او یاد می کند:

... حسین را بیردند تا بر دار کنند. صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد می آورد و می گفت: حق، حق، حق، انا الحق!

نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید: عشق چیست؟ گفت: امروز بینی، و فردا بینی، و پس فردا بینی. آن روزش بکشتند و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش به باد بردادند. یعنی عشق این است...

... پس بر سر دار شد. جماعت مریدان گفتند: چه گویی در ما که مریدانیم و این ها که منکرند و تو را به سنگ خواهند زد؟ گفت: ایشان را دو ثواب است و شما

را یکی. از آن که شما را به من حسن ظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید به صلابت شریعت می جنبند و توحید در شرع اصل بود و حسن ظن فرع...

... پس هر کسی سنگی می انداخت. شبلی موافقت را گلی انداخت. حسین منصور آهی کرد. گفتند: از این همه سنگ هیچ آه نکردی، از گلی آه کردن چه معنی است؟ گفت: از آن که آن ها نمی دانند معذوران اند از او سخت می آید که او می داند که نمی باید انداخت. پس دستش جدا کردند. خنده ای یزد و گفتند: خنده چیست؟ گفت: دست از آدمی بسته باز کردن آسان است. مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش درمی کشد قطع کند. پس پاهایش را بیریدند. تبسمی کرد. گفت: بدین پای سفر خاکی می کردم. قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم بکند اگر توانید آن قدم را بیرید. پس دو دست بریده خون آلود در روی در مالید تا هر دو ساعد و روی خون آلود کرد. گفتند: این چرا کردی؟ گفت: خون بسیار از من ریفت و دائم که رویم زرد شده باشد شما پندارید که زردی روی من از ترس است. خون دو روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونه مردان خون ایشان است. گفتند: اگر روی را به خون سرخ کردی ساعد باری چرا آلوده ای؟ گفت وضو می سازم. گفتند: چه وضو؟ گفت: در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نیاید الا به خون. پس چشم هایش برکنند. قیامتی از خلق برآمد. بعضی می گریستند و بعضی سنگ می انداختند. پس خواستند زبانش ببرند. گفت: چندان صبر کنید که سخن بگویم. روی سوی آسمان کرد و گفت: الهی! بدین رنج که برای تو بر من همی برند محرومشان مگردان، و از این دولتشان بی نصیب مکن. الحمدلله که دست و پای من بریدند در راه تو و اگر سر از تن باز کنند در مشاهده جدال تو بر سر دار می کنند...

... پس زبانش بیریدند و نماز شام بود که سرش ببریدند و در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد و مردمان خروش کردند و حسین گوی قضا به پایان میدان رضا برد و از یک یک اندام او آواز می آید که انا الحق... روز بعد اعضای او بسوختند و خاکسترش به دجله انداختند...